گزارش

عبور از خطوط قرمز

مجتبی سپهروند/وال

ترجمه: محمدعلی عسگری

مصر دارای سه نماد مهم و بی‌بدیل است: نیل، اهرام و الازهر. اگر به قول هروتوت مصر هدیه نیل است و اگر اهرام نماد تمدنی چندین‌هزارساله، دانشگاه الازهر نیز نماد هویت دینی مصر است با داستانی پرفراز و نشیب. زیرا گرچه این دانشگاه از روز نخست برای گسترش فرهنگ شیعی تاسیس شد اما در گذر زمان به سنگین‌ترین پرچم‌دار برای مذاهب چهارگانه اهل سنت در آمد و امروزه به نمادی از دیانت رسمی اهل سنت تبدیل شده است. با این حال الازهر به‌غیر از نقش مذهبی، هماره یک نقش سیاسی برجسته نیز داشته است؛ نقشی که گاه در کنار حاکمان و گاه در برابر آنان تعریف می‌شده و این امر به عوامل متعددی ارتباط داشته است. آنچه را می‌خوانید نگاهی دوباره به رابطه الازهر و حکومت از گذشته تاکنون، البته از نگاه شبکه الجزیره است؛ شبکه‌ای که می‌دانیم عرصه انتقادی نسبت به شیخ کنونی الازهر دارد و هنوز از محمد مرسی و اخوان‌المسلمین دفاع می‌کند.

رابطه بین دانشگاه الازهر به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین نهادهای دینی در جهان اسلام و حکومت‌های متوالی در مصر رابطه‌ای بحث‌برانگیز در طول زمان بوده است. گاه این رابطه به رویارویی و برخورد می‌کشیده و گاه به نزدیکی و حتی همپیمانی منجر می‌شده است.

الازهر هرگز یک دانشگاه صرف نبوده و نقش آن منحصر به تدریس علوم دینی یا دنیایی نشده است. علاوه بر نقش دینی، الازهر همواره نقشی میهنی و سیاسی داشته است که در طول زمان در نوسان بود. این نقش گاه به‌صورتی ضعیف و گاه به‌صورتی درخشان در مناسبت‌های مختلف آشکار شده است. الازهر همیشه در برابر اشغالگران یا قدرت‌های مستبد خارجی از جنبش‌های ملی حمایت کرده است.

در گذر تاریخ

الازهر (منسوب به حضرت زهرا - س -) ابتدا فقط یک مسجد بود که در دوران خلفای فاطمی ساخته شد. زمان ساخت آن دوسال طول کشید. می‌گویند نخستین نمازجمعه در مسجد جامع الازهر در روز هفتم رمضان ۳۶۱ مطابق ۹۷۲ میلادی برگزار شد. بعدها این مسجد در دوران خلیفه العزیز بالله فاطمی به یک دانشگاه بزرگ مبدل شد که در آن دانشجویان علوم و معارف مختلف را می‌آموختند. با وجودی که این دانشگاه برای نشر اندیشه‌های مذهبی شیعه تاسیس شده بود

با وقوع کودتای نظامیان علیه مرسی، دیدن شیخ‌الازهر در کنار ا ت‌نشید عبدالفتاح السیسی برای برخی هیچ تعجبی نداشت. شیخ‌الازهر در سخنانی که بعد از فرمانده نظامی مصر بیان کرد، گفت: «مصر در برابر یک دوزاهی قرار گرفته که یکی از دیگری تلخ‌تر است؛ بعد توضیح داد با توجه به اختلافی که بین طرفداران مرسی و مخالفان او وجود دارد، الازهر تصمیم گرفته است هنگام برگزاری انتخابات جدید از برنامه ارتش دفاع کند.

امابعد از سقوط دولت فاطمیان توسط دولت ایوبیان (سال ۱۱۷۲م)، الازهر به مهمترین موسسه اسلامی سنی تبدیل شد و به‌صورت یک نیرو فرسایشی و مطلق‌العنان تبدیل شد. از این‌رو تمام اشخاصی که بعد از ایوبیان در مصر به حکومت رسیدند تلاش می‌کردند تا از این موسسه به شکل‌های مختلف استفاده کنند.

در دوران ایوبیان، زمامداران مصر درصدد تقویت مذهب سنی برآمده و مساجد جدیدی را تاسیس کردند. در این دوران الازهر مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت (مالکی، حنفی، شافعی و حنبلی) را آموزش می‌داد. وقتی صلاح‌الدین ایوبی حاکم مصر شد برابرکردن نمازجمعه را ممنوع و مسجد الازهر را هم تعطیل کرد. او همچنین اوقاف الازهر را برداشت و آن را به یک دانشگاه اسلامی سنی مبدل شد.

در دوران ممالیک، الازهر جایگاه بلند خود را بازیافت و ساختمان و لوازم آن تکمیل شد. بعد از یک انقطاع تقریبا ۸۸ساله نخستین نمازجمعه در روز ۱۸ ربیع‌الاول سال ۷۶۵ه/ ۱۳۶۷م در دوران سلطان بیبرس برگزار شد که روزی معروف بود. الازهر از فوت هشتم قرن تاکنون محل مراجعه علما و طلاب از همه سنی جهان بوده و نوعی دهکده فکری و فرهنگی محسوب می‌شود.

در دوران امپراتوری عثمانی نیز الازهر جایگاه برجسته‌ای داشت. عثمانی‌ها ضمن ایجاد اصلاحات و تعمیراتی در این بنا ساختمان‌های جدیدی به آن افزودند و کتاب و ابزارهای الازهر را برای تحصیل طلاب در این مرکز فراهم کردند. در این دوران بود که برای نخستین‌بار مقام شیخ‌الازهر تعیین و منصوب شد. می‌گویند اولین کسی که به این مقام رسید شیخ محمد بن عبدالله الخرانشی بود.

الازهر و استعمار

هنگامی که ناپلئون بناپارت (سال ۱۷۸۹م / ۱۲۱۳ه) به مصر حمله کرد و تبلیغاتی را برای فریب مردم این کشور به‌راه انداخته بود (ناپلئون خود را علی پاشا و مسلمان و قرآن‌خوان معرفی کرده بود) علمای الازهر فریب این تبلیغات را خوردند و آتش قیامی را روشن کردند که به انقلاب اول قاهره موسوم شد. در جریان این قیام بود که نیروهای فرانسوی مجبور به استفاده از توپ شدند و با اسب‌هایشان حریم الازهر را هتک کردند. پیامد این قیام برای الازهر سنگین بود؛ زیرا در جریان آن تعدادی از مشایخ این نهاد دینی بازداشت و برخی از آنها نیز به جوخه‌دار فرستاده شدند.

در دوران جنگ فرانسه که سال ۱۷۹۸ شروع شد، طلاب الازهر و شیوخ این موسسه دینی به رهبری شیخ عبدالله الشرقاوی مقاومت سختی کردند و ناپلئون دستور داد که نیروهای نظامی به الازهر حمله کرده و این مقاومت را بشکنند. در قیام دوم مصر علیه استعمارگران نیز که روز ۱۶ شوال سال ۱۲۱۴ه / ۱۸۰۰م به‌راه افتاد و حدود ۳۳روز به طول انجامید، الازهر نقشی جدی داشت. محمد السادات و عمر مکرم از شیوخ الازهر در این قیام نقش مهمی ایفا کردند حتی گفته می‌شود که سلیمان الحلبی، یکی از طلبه‌های الازهر اقدام به ترور فرمانده جدید فرانسوی‌ها به‌نام کلیبر کرد و این مساله بازتاب گسترده‌ای را به‌همراه داشت. هنگامی هم که نوبت به مبارزه با انگلیسی‌ها رسید و در سال ۱۸۰۷ آنها به مصر حمله کردند، شیوخ الازهر علیه این اقدام موضع گرفته و فتوای واجب‌شمردن جهاد را دادند.

در سال ۱۹۵۲ با وقوع انقلاب (کودتای) ۲۳ جولای به رهبری جمال عبدالناصر، دولت بر اوقاف الازهر دست گذاشت و استقلال آن را از بین برد. به این ترتیب الازهر به نهادی دولتی تبدیل شد. پیرو ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۳ دولت ناصر قانونی را مبنی بر لغو دادگاه‌های شرعی صادر کرد. در سال ۱۹۶۱ نیز قانونی دیگر صادر شد که صلاحیت تعیین شیخ‌الازهر و جانشین او را به ریاست‌جمهوری واگذار می‌کرد. این رویه تقریبا در دوران سادات و مبارک نیز ادامه پیدا کرد و الازهر را با وجود همه احترامی که در بین مسلمانان داشت به یک نهاد رسمی دولتی تبدیل کرد. محمدسید طنطاوی، شیخ‌الازهر در دوران مبارک این نهاد دینی را بسیار به قدرت نزدیک کرد تا آنجا که بدون اجازه دولت به قوله آب نمی‌خورد. با مرگ او همین شیوه از سوی احمد الطیب، جانشین او و شیخ کنونی الازهر تبعیت شد. او چنان موضعی منفی نسبت به انقلاب ۲۵ژانویه مصر علیه حسنی مبارک داشت که بارها از مردم خواست در خانه‌ها بمانند و تظاهرات نکنند.

شیوخ معروف الازهر

از زمان تعیین مقام شیخی در الازهر در اواخر قرن ۱۷میلادی، جایگاه این نهاد دینی به تناسب شخصیتی که بر راس آن گذاشته شده و رابطه‌ای که با دولت داشته در حال تغییر بوده است. الازهر در دوران محمد الحفنی (۱۷۶۷-۱۷۵۷) جایگاهی بلند پیدا کرد. برای همین درباره او گفته شد: «شیخ‌الازهر قطب کشور مصر است و هیچ کاری از دولت یا دیگران بدون اجازه و اطلاع او انجام نمی‌شود».

شیخ احمد العروسی، رهبری الازهر را در اواخر قرن ۱۸میلادی برعهده داشت به دلیل نوعی احمدآبادگرایی، وقتی عثمانی به اهالی الحسینیه، او اعتراضی را سامان داد که درنهایت به صدور فرمان سلطنتی مبنی بر عزل والی منجر شد. از آن پس هرکس والی مصر می‌شد مجبور بود به خدمت الازهر مشرف شده یا دل روحانیون آنجا را به‌دست آورد.

شیخ ابراهیم الباجوری (۱۸۶۰-۱۸۴۷) یکی دیگر از شیوخ الازهر بود که جایگاه بلندی داشت و حتی عباس پاشا خدیو مصر نیز در جلسات درسی او حضور پیدا می‌کرد. اما شیخ‌السلامین الامبابی (۱۸۹۶-۱۸۸۲) یکی دیگر از شیوخ الازهر بود که درمورد عدم صلاحیت خدیو مصر قیام کرد و اینا به گفته انقلابیونی اتاق اصلی احمد عرابی و دوستانش او مصر را به بیگانگان فروخته بود. وی یکبار دیگر نیز به خدیو مصر اعتراض کرد که بیشتر بدلیل دخالت دولت در امور الازهر بود. شیخ حسونه النواوی (۱۹۰۰-۱۸۱۱) نیز بدلیل تعدیل قانون دادگاه‌های شرعی با دولت مخالفت کرد و درنهایت از کار برکنار شد. گرچه برخی دیگر از روحانیون نیز با اولعام همبستگی کردند اما درنهایت دولت شیوخ دیگری را تعیین کرد که از نزدیکان رژیم بود.

محمد مصطفی المراغی یکی دیگر از شیوخ مشهور الازهر است که با ملک فاروق، پادشاه مصر به چالش رسیدند و این چالش در نهایت به برکناری او منجر شد. زیرا درخواست پادشاه را برای دریافت فتوایی مبنی بر تجریم ازدواج ملکه فریده بود که جزیی از ملک فاروق رد کرده بود. المراغی گفته بود با طلاق که مورد رضایت من نیست یا تجریم ازدواج که دختیار من نیست الازهر به گفته خودش نمی‌توانست چیزی را که خداوند خلال کرده بود، حرام کند.

شیخ عبدالحلیم محمود نیز در زمان این او سادات از مواضع او در برابر گروه‌های چپ حمایت و کمونیست‌ها را ملحد، معرفی کرد که هیچ ارتباطی با مسلمانان نمی‌توانند داشته باشند. وی درعین حال با تبعیت الازهر از وزارت امور الازهر مخالفت می‌کرد و سادات نیز به او بسیار مثبت داد از این‌رو قانونی تصویب شد که مطابق آن شیخ‌الازهر تا سطح نخست‌وزیری ارتقا مقام می‌یافت. شیخ عبدالحلیم بسیار (۱۹۸۲-۱۹۷۹) یکی دیگر از شیوخ الازهر بود که فقط در برخی امور کلی با حاکم مخالفت می‌کرد و در مجموع تلاش نداشت تا الازهری‌ها را از هرگونه اصطکاک با دولت دور کند.

شیخ جاد الحق نیز یکی از مشایخی بود که در دوران سادات بدلیل تبعیت از سیاست‌های دولت مجبور شد از معاهده صلح مصر با اسرائیل پشتیبانی کند. جالب اینکه وی وقتی از مقام افتاء برکنار شد از مخالفت با دولت درآمد و با هرگونه سازش با اسرائیل مخالفت کرد. شیخ بعد از او عبدالرحمان تاج (۱۹۸۵-۱۹۵۴) جانشین او شد که با عبدالناصر در اختلافی که بر سر ناجیب با ناصر هم‌راهی کرد و حتی فتوا داد هرکس علیه کشور توطئه کند «سنقورش نجیب بود- باید از شرافت ملی خلع شود. وی در آن زمان به تیغ سیاست روز به خیانت‌کاران المسلمین نیز حمله کرد.

شیخ عبدالحلیم محمود نیز در زمان انور سادات از مواضع او در برابر گروه‌های چپ حمایت و کمونیست‌ها را ملحد، معرفی کرد که هیچ ارتباطی با مسلمانان نمی‌توانند داشته باشند. وی درعین حال با تبعیت الازهر از وزارت امور الازهر مخالفت می‌کرد و سادات نیز به او بسیار مثبت داد از این‌رو قانونی تصویب شد که مطابق آن شیخ‌الازهر تا سطح نخست‌وزیری ارتقا مقام می‌یافت. شیخ عبدالحلیم بسیار (۱۹۸۲-۱۹۷۹) یکی دیگر از شیوخ الازهر بود که فقط در برخی امور کلی با حاکم مخالفت می‌کرد و در مجموع تلاش نداشت تا الازهری‌ها را از هرگونه اصطکاک با دولت دور کند.

شیخ جاد الحق نیز یکی از مشایخی بود که در دوران سادات بدلیل تبعیت از سیاست‌های دولت مجبور شد از معاهده صلح مصر با اسرائیل پشتیبانی کند. جالب اینکه وی وقتی از مقام افتاء برکنار شد از در مخالفت با دولت درآمد و با هرگونه سازش با اسرائیل مخالفت کرد. وی حتی با رأی از این همه فرار گذاشت و از انتفاضه فلسطینی‌ها حتی عملیات شهادت‌طلبانه حمایت کرد. او بارها با درخواست هیات‌های اسرائیلی برای بازدید از الازهر را رد کرد و همچنین فتوا داد که «این‌المقصد اگرا نشده باشد نمی‌توان به دیدار آن رفت کماینکه وی با فتوای خود با حلال بودن درآمدهای بانکی و توصیه‌های کنفرانس بین‌المللی برای اسکان در سال ۱۹۹۶ شیوخیت الازهر را برعهده محمد سید الطنطاوی که سال ۱۹۸۹ شیوخیت الازهر را برعهده شیخ عبدالمجید سلیم البشری نیز جزو کسانی بود که رفتارهای پادشاه و اسراف او و نمایلاش را نمی‌پسندید زیرا مردم در فقروگرسنگی بودند و یکبار در مجلس نمایندگان به‌صراحت به پادشاه گفت: «اینجا تنگدستی است و اسراف کاری!» و به این ترتیب از مقام شیخوخیت الازهر برکنار شده و به شیخ سابق تغییر نمی‌کند.

بدنبال کودتای نامبر (جولای سال ۱۹۵۲) نقش سیاسی الازهر به‌عنوان یک مرجعیت ملی کاهش پیدا کرد و چنان‌که اشاره شد از آن پس شیوخ الازهر در اکثر موارد تابع دولت بوده. رویکردهای دولت بودند. امام محمد الخضر حسین (۱۹۵۴-۱۹۵۲) انقلاب ناصر را «ثروت‌گرین انقلاب اجتماعی مصر در طول قرون» توصیف کرد اما چندی نگذشت که بدلیل اختلاف با او پیرامون لغو دادگاه‌های شرعی مجبور به استعفا شد. بعد از او عبدالرحمان تاج (۱۹۸۵-۱۹۵۴) جانشین او شد که با عبدالناصر در اختلافی که بر سر ناجیب با ناصر همراهی کرد و حتی فتوا داد هرکس علیه کشور توطئه کند «سنقورش نجیب بود- باید از شرافت ملی خلع شود. وی در آن زمان به تیغ سیاست روز به خیانت‌کاران المسلمین نیز حمله کرد.

شیخ عبدالحلیم محمود نیز در زمان انور سادات از مواضع او در برابر گروه‌های چپ حمایت و کمونیست‌ها را ملحد، معرفی کرد که

الازهر و قدرت

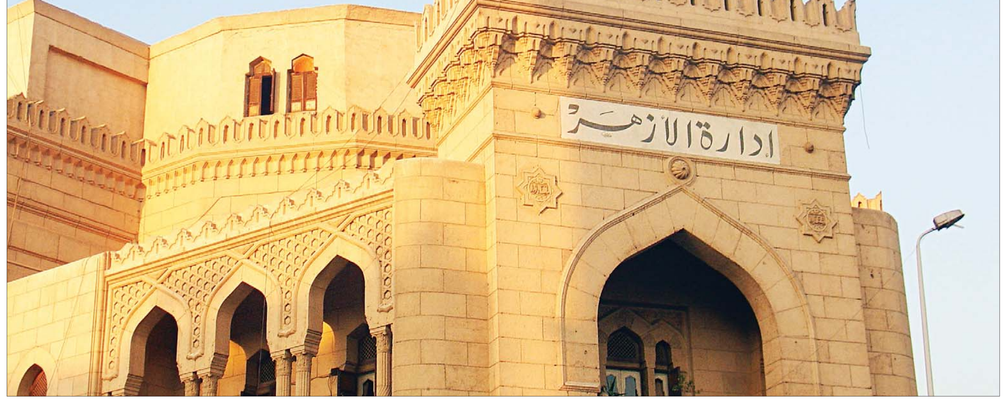

شیخ عبدالمجید سلیم البشری نیز جزو کسانی بود که رفتارهای پادشاه و اسراف او و تمایلاش را نمی‌پسندید زیرا مردم در فقروگرسنگی بودند و یکبار در مجلس نمایندگان به‌صراحت به پادشاه گفت: «اینجا تنگدستی است و اسراف کاری!» و به این ترتیب از مقام شیخوخیت الازهر برکنار شده و به شیخ سابق تغییر نمی‌کند.

الازهر و استعمار

هنگامی که ناپلئون بناپارت (سال ۱۷۸۹م / ۱۲۱۳ه) به مصر حمله کرد و تبلیغاتی را برای فریب مردم این کشور به‌راه انداخته بود (ناپلئون خود را علی پاشا و مسلمان و قرآن‌خوان معرفی کرده بود) علمای الازهر فریب این تبلیغات را خوردند و آتش قیامی را روشن کردند که به انقلاب اول قاهره موسوم شد. در جریان این قیام بود که نیروهای فرانسوی مجبور به استفاده از توپ شدند و با اسب‌هایشان حریم الازهر را هتک کردند. پیامد این قیام برای الازهر سنگین بود؛ زیرا در جریان آن تعدادی از مشایخ این نهاد دینی بازداشت و برخی از آنها نیز به جوخه‌دار فرستاده شدند.

در دوران جنگ فرانسه که سال ۱۷۹۸ شروع شد، طلاب الازهر و شیوخ این موسسه دینی به رهبری شیخ عبدالله الشرقاوی مقاومت سختی کردند و ناپلئون دستور داد که نیروهای نظامی به الازهر حمله کرده و این مقاومت را بشکنند. در قیام دوم مصر علیه استعمارگران نیز که روز ۱۶ شوال سال ۱۲۱۴ه / ۱۸۰۰م به‌راه افتاد و حدود ۳۳روز به طول انجامید، الازهر نقشی جدی داشت. محمد السادات و عمر مکرم از شیوخ الازهر در این قیام نقش مهمی ایفا کردند حتی گفته می‌شود که سلیمان الحلبی، یکی از طلبه‌های الازهر اقدام به ترور فرمانده جدید فرانسوی‌ها به‌نام کلیبر کرد و این مساله بازتاب گسترده‌ای را به‌همراه داشت. هنگامی هم که نوبت به مبارزه با انگلیسی‌ها رسید و در سال ۱۸۰۷ آنها به مصر حمله کردند، شیوخ الازهر علیه این اقدام موضع گرفته و فتوای واجب‌شمردن جهاد را دادند.

در سال ۱۹۵۲ با وقوع انقلاب (کودتای) ۲۳ جولای به رهبری جمال عبدالناصر، دولت بر اوقاف الازهر دست گذاشت و استقلال آن را از بین برد. به این ترتیب الازهر به نهادی دولتی تبدیل شد. پیرو ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۳ دولت ناصر قانونی را مبنی بر لغو دادگاه‌های شرعی صادر کرد. در سال ۱۹۶۱ نیز قانونی دیگر صادر شد که صلاحیت تعیین شیخ‌الازهر و جانشین او را به ریاست‌جمهوری واگذار می‌کرد. این رویه تقریبا در دوران سادات و مبارک نیز ادامه پیدا کرد و الازهر را با وجود همه احترامی که در بین مسلمانان داشت به یک نهاد رسمی دولتی تبدیل کرد. محمدسید طنطاوی، شیخ‌الازهر در دوران مبارک این نهاد دینی را بسیار به قدرت نزدیک کرد تا آنجا که بدون اجازه دولت به قوله آب نمی‌خورد. با مرگ او همین شیوه از سوی احمد الطیب، جانشین او و شیخ کنونی الازهر تبعیت شد. او چنان موضعی منفی نسبت به انقلاب ۲۵ژانویه مصر علیه حسنی مبارک داشت که بارها از مردم خواست در خانه‌ها بمانند و تظاهرات نکنند.

شیوخ معروف الازهر

از زمان تعیین مقام شیخی در الازهر در اواخر قرن ۱۷میلادی، جایگاه این نهاد دینی به تناسب شخصیتی که بر راس آن گذاشته شده و رابطه‌ای که با دولت داشته در حال تغییر بوده است. الازهر در دوران محمد الحفنی (۱۷۶۷-۱۷۵۷) جایگاهی بلند پیدا کرد. برای همین درباره او گفته شد: «شیخ‌الازهر قطب کشور مصر است و هیچ کاری از دولت یا دیگران بدون اجازه و اطلاع او انجام نمی‌شود».

شیخ احمد العروسی، رهبری الازهر را در اواخر قرن ۱۸میلادی برعهده داشت به دلیل نوعی احمدآبادگرایی، وقتی عثمانی به اهالی الحسینیه، او اعتراضی را سامان داد که درنهایت به صدور فرمان سلطنتی مبنی بر عزل والی منجر شد. از آن پس هرکس والی مصر می‌شد مجبور بود به خدمت الازهر مشرف شده یا دل روحانیون آنجا را به‌دست آورد.

شیخ ابراهیم الباجوری (۱۸۶۰-۱۸۴۷) یکی دیگر از شیوخ الازهر بود که جایگاه بلندی داشت و حتی عباس پاشا خدیو مصر نیز در جلسات درسی او حضور پیدا می‌کرد. اما شیخ‌السلامین الامبابی (۱۸۹۶-۱۸۸۲) یکی دیگر از شیوخ الازهر بود که درمورد عدم صلاحیت خدیو مصر قیام کرد و اینا به گفته انقلابیونی اتاق اصلی احمد عرابی و دوستانش او مصر را به بیگانگان فروخته بود. وی یکبار دیگر نیز به خدیو مصر اعتراض کرد که بیشتر بدلیل دخالت دولت در امور الازهر بود. شیخ حسونه النواوی (۱۹۰۰-۱۸۱۱) نیز بدلیل تعدیل قانون دادگاه‌های شرعی با دولت مخالفت کرد و درنهایت از کار برکنار شد. گرچه برخی دیگر از روحانیون نیز با اولعام همبستگی کردند اما درنهایت دولت شیوخ دیگری را تعیین کرد که از نزدیکان رژیم بود.

محمد مصطفی المراغی یکی دیگر از شیوخ مشهور الازهر است که با ملک فاروق، پادشاه مصر به چالش رسیدند و این چالش در نهایت به برکناری او منجر شد. زیرا درخواست پادشاه را برای دریافت فتوایی مبنی بر تجریم ازدواج ملکه فریده بود که جزیی از ملک فاروق رد کرده بود. المراغی گفته بود با طلاق که مورد رضایت من نیست یا تجریم ازدواج که دختیار من نیست الازهر به گفته خودش نمی‌توانست چیزی را که خداوند خلال کرده بود، حرام کند.

شیخ عبدالحلیم محمود نیز در زمان انور سادات از مواضع او در برابر گروه‌های چپ حمایت و کمونیست‌ها را ملحد، معرفی کرد که هیچ ارتباطی با مسلمانان نمی‌توانند داشته باشند. وی درعین حال با تبعیت الازهر از وزارت امور الازهر مخالفت می‌کرد و سادات نیز به او بسیار مثبت داد از این‌رو قانونی تصویب شد که مطابق آن شیخ‌الازهر تا سطح نخست‌وزیری ارتقا مقام می‌یافت. شیخ عبدالحلیم بسیار (۱۹۸۲-۱۹۷۹) یکی دیگر از شیوخ الازهر بود که فقط در برخی امور کلی با حاکم مخالفت می‌کرد و در مجموع تلاش نداشت تا الازهری‌ها را از هرگونه اصطکاک با دولت دور کند.

شیخ جاد الحق نیز یکی از مشایخی بود که در دوران سادات بدلیل تبعیت از سیاست‌های دولت مجبور شد از معاهده صلح مصر با اسرائیل پشتیبانی کند. جالب اینکه وی وقتی از مقام افتاء برکنار شد از در مخالفت با دولت درآمد و با هرگونه سازش با اسرائیل مخالفت کرد. وی حتی با رأی از این همه فرار گذاشت و از انتفاضه فلسطینی‌ها حتی عملیات شهادت‌طلبانه حمایت کرد. او بارها با درخواست هیات‌های اسرائیلی برای بازدید از الازهر را رد کرد و همچنین فتوا داد که «این‌المقصد اگرا نشده باشد نمی‌توان به دیدار آن رفت کماینکه وی با فتوای خود با حلال بودن درآمدهای بانکی و توصیه‌های کنفرانس بین‌المللی برای اسکان در سال ۱۹۹۶ نیز مخالفت کرد.

محمد سید الطنطاوی که سال ۱۹۸۹ شیوخیت الازهر را برعهده گرفت در تمام دوراتش مواضعی کاملا همسو با دولت داشت. او مادام که زنده بود تنها نظری را اعلام می‌کرد که از نظر دولت پذیرفتنی بود. وی تلاش می‌کرد به نوعی بین دیندیاری و سیاستمداری آمیزشی ایجاد کند. طنطاوی کسی بود که شاید بتوان او را جزو مقلید به‌کلیسای مصر به‌شمار آورد. او با رویکردی با همکاری می‌کرد و در این‌باره فتاوایی دارد که همه قبلا چاپ است. او حتی کار را به آنجا رساند که به خاخام‌های یهودی اجازه ورود به اماکن و دک کماینکه طنطاوی با شیمون پیرز، رییس‌جمهور اسرایل دست داد و همین مساله جنجالی را علیه او برانگیخت. اینگونه حرکت‌ها از اهمیت و جایگاه الازهر به‌ویژه در بین توده‌های مذهبی می‌کاست و را ایستبرتری گروه‌های تندرو همواره می‌کرد زیرا بعدها از این رفتار شیخ‌الازهر انتقاد می‌کردند. یکبار نیز شیخ‌الازهر در پاسخ‌به‌سوال سازگری رییس‌جمهور فرانسه گفته بود موضوعیت حجاب حق مقامات فرانسوی است. این یک مساله داخلی بوده و به الازهر هیچ ارتباطی ندارد. اگر بارها حرکت‌های سی‌ای‌ای علیه رهبری دولت دولت دشت می‌خواست کنار گیری کند طنطاوی همان گفته حکومت بود. بعدتر حادثه عمرهاشم نیز کسی در همین رذیف بود که در مجلس عوام مصر گریست و برای وجوب آزادسازی کوت از چنگ خواری قیام مادر کرد.

بعد از وفات طنطاوی، احمد الطیب به شیخی الازهر را برعهده گرفت و او نیز در تمام دوراتش مواضعی کاملا همسو با دولت داشت. او مادام که زنده بود تنها نظری را اعلام می‌کرد که از نظر دولت پذیرفتنی بود. وی تلاش می‌کرد به نوعی بین دیندیاری و سیاستمداری آمیزشی ایجاد کند. او تا سطح نخست‌وزیری ارتقا مقام می‌یافت. شیخ عبدالحلیم بسیار (۱۹۸۲-۱۹۷۹) یکی دیگر از شیوخ الازهر بود که فقط در برخی امور کلی با حاکم مخالفت می‌کرد و در مجموع تلاش نداشت تا الازهری‌ها را از هرگونه اصطکاک با دولت دور کند.

شیخ جاد الحق نیز یکی از مشایخی بود که در دوران سادات بدلیل تبعیت از سیاست‌های دولت مجبور شد از معاهده صلح مصر با اسرائیل پشتیبانی کند. جالب اینکه وی وقتی از مقام افتاء برکنار شد از در مخالفت با دولت درآمد و با هرگونه سازش با اسرائیل مخالفت کرد. وی حتی با رأی از این همه فرار گذاشت و از انتفاضه فلسطینی‌ها حتی عملیات شهادت‌طلبانه حمایت کرد. او بارها با درخواست هیات‌های اسرائیلی برای بازدید از الازهر را رد کرد و همچنین فتوا داد که «این‌المقصد اگرا نشده باشد نمی‌توان به دیدار آن رفت کماینکه وی با فتوای خود با حلال بودن درآمدهای بانکی و توصیه‌های کنفرانس بین‌المللی برای اسکان در سال ۱۹۹۶ نیز مخالفت کرد.

محمد سید الطنطاوی که سال ۱۹۸۹ شیوخیت الازهر را برعهده گرفت در تمام دوراتش مواضعی کاملا همسو با دولت داشت. او مادام که زنده بود تنها نظری را اعلام می‌کرد که از نظر دولت پذیرفتنی بود. وی تلاش می‌کرد به نوعی بین دیندیاری و سیاستمداری آمیزشی ایجاد کند. او تا سطح نخست‌وزیری ارتقا مقام می‌یافت. شیخ عبدالحلیم بسیار (۱۹۸۲-۱۹۷۹) یکی دیگر از شیوخ الازهر بود که فقط در برخی امور کلی با حاکم مخالفت می‌کرد و در مجموع تلاش نداشت تا الازهری‌ها را از هرگونه اصطکاک با دولت دور کند.

شیخ جاد الحق نیز یکی از مشایخی بود که در دوران سادات بدلیل تبعیت از سیاست‌های دولت مجبور شد از معاهده صلح مصر با اسرائیل پشتیبانی کند. جالب اینکه وی وقتی از مقام افتاء برکنار شد از در مخالفت با دولت درآمد و با هرگونه سازش با اسرائیل مخالفت کرد. وی حتی با رأی از این همه فرار گذاشت و از انتفاضه فلسطینی‌ها حتی عملیات شهادت‌طلبانه حمایت کرد. او بارها با درخواست هیات‌های اسرائیلی برای بازدید از الازهر را رد کرد و همچنین فتوا داد که «این‌المقصد اگرا نشده باشد نمی‌توان به دیدار آن رفت کماینکه وی با فتوای خود با حلال بودن درآمدهای بانکی و توصیه‌های کنفرانس بین‌المللی برای اسکان در سال ۱۹۹۶ نیز مخالفت کرد.

محمد سید الطنطاوی که سال ۱۹۸۹ شیوخیت الازهر را برعهده گرفت در تمام دوراتش مواضعی کاملا همسو با دولت داشت. او مادام که زنده بود تنها نظری را اعلام می‌کرد که از نظر دولت پذیرفتنی بود. وی تلاش می‌کرد به نوعی بین دیندیاری و سیاستمداری آمیزشی ایجاد کند. او تا سطح نخست‌وزیری ارتقا مقام می‌یافت. شیخ عبدالحلیم بسیار (۱۹۸۲-۱۹۷۹) یکی دیگر از شیوخ الازهر بود که فقط در برخی امور کلی با حاکم مخالفت می‌کرد و در مجموع تلاش نداشت تا الازهری‌ها را از هرگونه اصطکاک با دولت دور کند.

نگاه

فرار عربستان از «بهار عربی»

عربستان کشوری با جمعیت بسته و سنتی و فرهنگ و هویت قبیله‌ای است که در بستر زمان نهادینه شده است. مسایلی همچون بیکاری فزاینده، نبود فرصت‌های شغلی جدید، افزایش هزینه‌های زندگی و معضل مسکن، مردم این کشور را رنج می‌دهد. علاوه بر این، این کشور با قوانین تبعیض‌آمیز و نقض حقوق زنان، کودکان و اقلیت‌های مذهبی مواجه است و به علت دخالت و ترویج وهابیت در جامعه، زنان دارای محدودیت‌هایی در زندگی روزمره بوده و فقط در چارچوب کارکرد سنتی به آنها نگاه می‌شود. در کنار ضعف و ناکارآمدی حکومت و وجود بحران‌های داخلی و اعتراضات مردم کوچک‌ترین نقض و مشارکتی در تعیین سرنوشت خود ندارند. در جایی که خبری از احزاب سیاسی و پارلمان و انتخابات نیست، مصداقی نیز برای مشارکت سیاسی مردم وجود ندارد. ساختار سیاسی کشور نظام پادشاهی مطلقه است و هزاران شاهزاده مقامات عالی کشور را در انحصار خود دارند. در این نظام قانون موجود به منشور عبدالعزیز و شورای سرمایه‌گذاری در نقاط دیگر، سودهای کلانی کسب می‌کنند. حاکمان سعودی برای رفع بحران‌های که آخرین مصلحت مطلقه جهان را تهدید می‌کند، اقدام به تطمیع مالی مردم کرده و نیز با واگذاری سیستم آموزشی به علمای دینی وهابی، درصدد کسب مشروعیت برمی‌آیند. نهادهای مذهبی با اصلاحات ساختاری به طور کامل مخالفت کرده و می‌کوشند تا جامعه عربستان همچنان بسته بماند. آنها نیز مانند دستگاه سلطنت به آزادی، دموکراسی و حقوق بشر کوچک‌ترین اعتقادی ندارند. با شروع جنبش‌های آزادیخواهانه موسوم به «بهار عربی» و با تسقوط دوستان و متحدان ریاض در منطقه، ترس از فروپاشی نظام پادشاهی باعث شد برای اینکه عربستان گرفتار لوغ انقلابی که سراسر خاورمیانه را فرا گرفته بود، نشود. تمام تلاش خود را بکنند و برای همین مظهر ضعیف سرکوب جنبش‌های اعتراضی در عربستان، برای ایجاد تفرقه بین معترضان با تبلیغات گسترده درباره اختلافات شیعه و سنی، باعث ارتوای جنبش اعتراضی شیعیان منطقه شرقیه، شده و با سرکوب آنها، جنبش‌های اعتراضی اهل سنت را نیز مهار و متوقف کنند. همچنین ریاض با اتخاذ سیاست فرار به جلو به بهانه ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی، ضمن بحران‌آفرینی در منطقه در روند تحولات دموکراتیک و آزادیخواهانه در کشورهای منطقه نیز اختلال ایجاد کرد اما ریشه اصلی این تکاپوهای آل‌سعود را باید در تغییر رویکرد آمریکا و غرب که در یک بازاندیشی استراتژیک نسبت به سیاست‌های خاورمیانه‌ای به وجود آورده است، جستجو کرد. واقعیت این است که کاخ سفید با رویکردی اقتصاه‌محور و با سیاست موسوم به «چرخش آسیایی - پاسیفیک»، نقطه تمرکز و ثقل استراتژیک خود را از منطقه خاورمیانه به جنوب شرق آسیا انتقال می‌دهد و طبعا کسب آمادگی‌های لازم برای این انتقال و تضمین امنیت پایدار برای سرمایه‌های در این منطقه حساس، نیازمند مهندسی‌های دموکراتیک گسترده در خاورمیانه است و این برای عربستان به معنای پایان سلطنت است و برابر تضمین امنیت است. تحول دیگر، قرارداد ژنو و دورنمای بهبود روابط میان ایران و آمریکاست که عربستان تاثیر مستقیم آن را بر روابط خود با غرب می‌بیند. این قضیه‌ای از آل‌سعود برای حفاظت از امنیت خود در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی متکی به قراردادهای نظامی و امنیتی آنها با غرب است که از تحول و تغییر امنیتی در منطقه و دموکراتیک است. در گامهای اولیه همین برگزاری گردهمایی‌ها و دعوت از نخبگان و فعالان جامعه، نسبت به تشکیل احزاب و تشکل‌های مردم نهاد (NGO) تشکل‌های دانشجویی و ... اقدام می‌شود و در بی تثبیت این نهادهای دموکراتیک است. عربستان می‌تواند به طور هماهنگ خواستار کسب آزادی‌های مدنی، رفع تبعیض، عدالت و برابری حقوق برای همه شهروندان، حق اعتراض مسالمت‌آمیز برای مردم، آزادی زندانیان سیاسی و نیز خواهان حضور و رفع تبعیض در فرهنگ مختلف جامعه شود. در پایان به جرات می‌توان گفت که هر اقدام اصلاحات دموکراتیک در کشور عربستان صورت بگیرد، به همین اندازه جامعه، کاخ‌های خشونت‌های فرقه‌ای و تروریستی در خاورمیانه خواهد بود و به تبع آن جهان از امنیت بیشتری برخوردار خواهد بود.

نشست «ژنو۲» همچنان گروگان «ژنو۱»

اردشیر زارعی‌قنواتی

نشست «ژنو۲» بعد از چند روز مذاکرات بدون نتیجه با اعلان پایان این دور از مذاکرات توسط «اخضر ابراهیمی» مجریی سازمان ملل‌متحد و اتحادیه عرب مبنی بر عدم پیشرفت به نتیجه و عذرخواهی از مردم سوریه در این جلسه ۱۵ فوریه خاتمه یافت. در شرایطی خبرگزاری‌های بین‌المللی از شکست مذاکرات «ژنو۲» درخصوص مذا